

بررسی جایگاه سیمرغ در آثار غنایی و عرفانی

دکتر مالک شعاعی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام

نسرین قدمگاهی ثانی^۲

عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

سیمرغ، در اوستا «مرغوسائنو» (*merghosâeno*) همان مرغ و «سین» به معنای شاهین و عقاب بوده است. این پرنده، گوهری حقیقی، پرنده‌ای افسانه‌ای - اساطیری و از توت‌های ادبیات ایران است. صفات خردمندی و آگاهی به رازهای نهان، این پرنده را فراطبیعی ساخته است. حتی شاعران حماسه‌سرا و عارف مسلک کوشیده‌اند تا بدین عنصر مابعدالطبیعی، صورتی طبیعی بخشند. در ادبیات غنی این مرزوبوم، جدای از مطالب حماسی، از ظرفیت بالای مفهوم سیمرغ در نوشته‌های صوفیانه و عارفانه یاد شده که غالباً به گونه داستان، تمثیل و حکایت برای بیان سخنان لطیف دل و اسرار الهی به کار رفته است.

اگر نكوهشی درباره این پرنده وجود دارد یا ناشی از دیدگاه افراد انیرانی است که با بن‌مایه‌های فرهنگی ایران آشنایی عمیق ندارند و به این نکته توجه نداشته‌اند که رفتار این موجود بازخوردی از کردار طرف مقابل است.

واژه‌های کلیدی: سیمرغ، ماوراءالطبیعه، حماسه و عرفان.

^۱Emai: malek_sh73@yahoo.com

مقدمه

سیمرغ در فضای فرهنگ ایران، نقش عظیمی دارد. در حقیقت بسیاری از مصادیق اساطیر، عرفان کهن هستند با این تفاوت که در عرفان، سمبلیسم از آغاز تا پایان بر ساختمان داستان سایه افکنده، ولی در حماسه، سمبل با واقعیت‌های پهلوانی آمیخته است؛ بنابراین واژه‌ای چون سیمرغ هم مورد توجه صوفیان است، هم حماسه‌سرایان. برجسته‌ترین داستان مربوط به سیمرغ در شاهنامه فردوسی و منطق الطیر عطار نیشابوری آمده است. در باورهای ایرانی، سیمرغ یک چهره اسطوره‌ای-افسانه‌ای به‌شمار می‌رود. این پرنده کهن، نقش مهمی در داستان‌های شاهنامه ایفا می‌کند. از نظر مکانی، بر بلندای کوه اسطوره‌ای قاف^۱ جای دارد و از نظر جهان‌بینی، دانا، خردمند و آگاه به رازهای نهان است.

طرح مسئله

با نگاهی به ساختار سیمرغ در آثاری که بدین موضوع پرداخته‌اند، چنین به نظر می‌آید که مفاهیم درباره واژه «سیمرغ» و نگاهی که نویسنده هر اثر بدین عنوان داشته با یکدیگر متفاوت است؛ برای نمونه، سیمرغ در متون تمثیلی-عرفانی، نماد ذات باری تعالی است. چنان‌که در منطق الطیر، سرانجام «سی مرغ» به «سیمرغ» که رمز خداست، می‌رسند. حتی عده‌ای آن را تعبیر کنایی از جبرئیل می‌دانند. در شاهنامه، این مرغ ایزدی را نمادی از عقل کل می‌دانند. طبق تصویری که شهاب‌الدین سهروردی از سیمرغ می‌دهد «این سیمرغ پرواز کند بی جنبش و پیرد بی پر و نزدیک شود بی قطع اماکن. و همه نقش‌ها از اوست و از خود رنگ ندارد. و در مشرق است آشیان او و مغرب ازو خالی نیست. همه بدو مشغول‌اند و او از همه فارغ. همه از او پر و او از همه تهی. و همه علوم از صفیر این سیمرغ است» (سهروردی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۱۶-۳۱۵)، موجودی در حد «جلوه حق» است.

این مقاله بر آن است تا مفاهیمی واحد را که درباره سیمرغ در ادب غنایی و عرفانی، بیان شده است، جمع‌آوری و تحلیل کند و پیوند آن‌ها را برکاوَد.

پیشینه تحقیق

علاوه بر شاهنامه فردوسی، در کتاب‌های دیگر نیز نشانی از سیمرغ و خصوصیاتش آمده است که از جمله آن کتاب‌ها و رساله‌ها می‌توان رساله الطیر ابن سینا و ترجمه آن

توسط شهاب‌الدین سهروردی، رساله‌الطیر احمد غزالی، روضه‌الفریقین ابوالرجاء چاچی، نزهت‌نامه علائی، بحرالفوائد و از همه مهم‌تر منطق‌الطیر عطار نیشابوری را برشمرد. در دوره معاصر نیز تقی پورنامداریان کتاب دیدار با سیمرغ، علی‌نقی منزوی کتاب سی‌مرغ و سیمرغ، علی سلطانی گرد فرامرزی کتاب سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران، حمیرا زمردی کتاب نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی و منطق‌الطیر عطار را نوشته‌اند. مقالاتی نیز در این باره نظیر «بررسی نقش سیمرغ و دیو از منظر شاهنامه» نوشته فریبا شکرالله‌پور، «بازآفرینی اسطوره‌های سیمرغ و ققنوس» نوشته بهجت‌سادات حجازی و... نوشته شده است. مقاله حاضر تلاشی است برای بیان این حقیقت که سیمرغ موجودی اهورایی و مقدّس است؛ بنابراین مفهوم واحد در دیدگاه‌های مختلف وجود دارد و اگر در جایی، نکوهشی از این پرنده به چشم می‌خورد باید رفتار و کردار طرف سیمرغ را سنجید؛ زیرا رفتار این موجود بازخوردی از کردار طرف مقابل است.

معانی سیمرغ

سیمرغ در اصل سین‌مرغ؛ پهلوی «سین، مرغ» و «سین‌موروک (senmuruk)» و در اوستا «مِـرِغوسائنو/مِـرِغوسئِن» بوده است. سیمرغ^۲ از آن گویند که هر لون که در پر هر یک مرغ می‌باشد، همه در پره‌های او موجود است و بعضی گویند که به غیر همین اسم فرضی وجود ندارد. (غیاث‌اللغات، سیمرغ) آندراج نیز آن را سیرنگ معنی کرده است؛ به معنی سیمرغ، زیرا که سی رنگ دارد. (فرهنگ رشیدی، ذیل سیرنگ)

محققان کلمه «سئنه» را در اوستا به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. «مِـرِغوسئِن در اوستا که جزء اوّل آن به معنی مرغ و جزء دوّم به معنی شاهین است.» (صفا، ۱۳۸۴: ۳۹) و آن را با «وَرِغَنّا / vareghanâ» (اوستایی) یکی دانسته‌اند و بی‌شک بین دو مفهوم سئنه اوستایی و سیمرغ فارسی - یعنی اطلاق آن بر مرغ مشهور - نام حکیمی دانا، رابطه‌ای موجود است. [در بخش ۹۷ فروردین‌یشت اوستا، پارسایی به نام سئِن که هم‌نام سیمرغ است، معرفی شده

و در کتاب هفتم دینکرت نیز جزء دستوران زرتشت بوده است. در عهد کهن، روحانیان و موبدان علاوه بر وظایف دینی، شغل پزشکی نیز داشته‌اند؛ بنابراین تصوّر می‌شود که یکی

از خردمندان عهد باستان که نام وی سینه بوده، به عنوان روحانی دینی، سمت مهمی داشته که انعکاس آن به خوبی در اوستا آشکار است. از جانب دیگر، وی به طبابت و مداوای بیماران شهرت داشته است، ولی بعدها سینه (نام روحانی مذکور) را به معنی لغوی آن

گرفتند (لغت نامه)؛ بنابراین، صفات آن موبد و سیمرغ اوستا با هم در سیمرغ شاهنامه جمع شده است.

با توجه به اوستا و آثار پهلوی، می توان دریافت که سیمرغ، مرغی است فراخبال که بر درختی درمان بخش به نام «ویسپویش» (vispubish) یا «هر ویسپتخمک» (haravisptakhamak)^۳ که در بردارنده تخمه همه گیاهان است، آشیان دارد. در اوستا، این درخت در دریای «وروکاشا» یا «فراخکرت» قرار دارد.

مؤلف برهان و آندراج، سیمرغ را حکیمی می دانند که زال در خدمت او کسب کمال کرد. در فروردین یشت بند ۹۷ آمده است:

فروهر پاک دین «سائنا»، پسر اهوم ستوت را می ستاییم. نخستین کسی که با صد پیرو در این سرزمین ظهور کرد.

در کتاب هفتم دینکرد در فصل ششم، بند ۵ نیز آمده است:
در میان دستوران درباره سینه گفته شده است که او صدها سال پس از ظهور (زرتشت) متولد شد و دویست سال پس از ظهور دین در گذشت. او نخستین پیرو مزدیسناست که صد سال زندگی کرد و با صد تن از مریدان خویش به روی زمین آمد.
همچنین در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۴، بند ۱۷، وی از شاگردان زرتشت معرفی شده است. (نیز راک، سیمرغ و عنقا در همین مقاله)

سیمرغ و شاهنامه

وقتی سام فرزندش زال را در صحرا به دلیل ترکیب سپیدی مو، رها می کند، سیمرغ او را به آشیانه می برد و می پرورد. سرانجام وقتی سام به دنبال خوابی به پای البرزکوه (جایگاه سیمرغ) به جست و جوی زال می رود و او را می یابد، سیمرغ چنان شخصیت محبوبی است که زال، حاضر به ترک او نمی شود. پس از درخواست سیمرغ، زال با سام همراه می شود.

سیمرغ هنگام وداع با زال، پری از خود به او می‌دهد تا به هنگام سختی از آن استفاده کند. سیمرغ دو جا در شاهنامه، کمک‌های مهمی به زال می‌کند و هردو به رستم^۴ باز می‌گردد؛ نخست، هنگام تولد رستم که به علت تنومندی، تولدش با مشکل مواجه شده است و نخستین سزارین تاریخ انجام می‌شود - تا رستم زاده شود. دیگر، هنگام جنگ رستم و اسفندیار است که رستم زخمی تیرهای جان‌گداز اسفندیار است و با روشی که سیمرغ به وی می‌آموزد، موفق به شکست اسفندیار می‌شود. این سیمرغ بعداً یاور فرامرز نیز می‌شود؛ هنگامی که فرامرز گرفتار طوفان شد و در جزیره‌ای افتاد، یک پَر از سیمرغ می‌سوزاند تا سیمرغ او را از احوال لشکر متفرق‌شده او بیاگاهاند.

برخی بر این باورند که سیمرغ در شاهنامه، دارای دو چهره متفاوت، یزدانی (در داستان زال) و اهریمنی (در هفت‌خان اسفندیار) است. برای اثبات این اندیشه، باور دارند موجودات ماوراءطبیعت نزد **ثنویان** (دوگانه‌پرستان) دوقلوی متضاد هستند؛ بنابراین، سیمرغ اهریمنی، به دست اسفندیار در خان پنجم کشته می‌شود. آغاز و پایان داستان این سیمرغ در شاهنامه همین است. گفته شده است «موجوداتی ... چون سیمرغ، هم اهورایی و هم اهریمنی‌اند.» (سرامی، ۱۳۸۳: ۳۵۲) تنها ادله اهریمنی آن این است که «شاهزاده اهورایی، اسفندیار رویین تن، به نیرنگ او از پای درمی‌آید» یا «دین زرتشت، جادو را نمی‌پذیرد، درحالی‌که وجود سیمرغ با جادو و آیین جادویی درآمیخته است».

(مختاری، ۱۳۶۸: ۱۸۰ - ۱۷۸)

ورود سیمرغ به شاهنامه با تولد «زال» آغاز می‌شود. سیمرغ نیروی ماوراءالطبیعه، عقل کل و نماینده نیروی برتر در جهان شاهنامه است. ارتباط او با این جهان، به صورت لحظه‌ای و تنها از طریق زال است. گویا رسالت دوستی زال و سیمرغ، برای فرد سومی به نام رستم است. اگر رستم مستقیم با سیمرغ در ارتباط می‌بود، شکوه پهلوانی‌اش بی‌فروغ شده و از جایگاه ماورایی سیمرغ نیز کاسته می‌شد و این مطلب نشان‌دهنده هنر والای حکیم فردوسی بزرگ است. حضور سیمرغ در شاهنامه تا حد زیادی ضروری است^۵ و بر روح اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه افزوده است.

جز در بخش اساطیری شاهنامه، بعد از اسلام، متن اساطیری به معنای حقیقی دیده نمی‌شود تا این پرندۀ قدسی در آن واکاوی شود. از این رو، سیمرغ - با شخصیت و ظرفیت بالقوه تأویل پذیر اسطوره‌ای در شاهنامه - به آثار منظوم و منثور فارسی حتی عرفانی نیز راه یافته و از طریق ظرفیت شخصیت رمزی خود در عناصر فرهنگ اسلامی نیز جذب شده است.

سیمرغ رمز آن مفهوم نام بی‌نشان است. ادراک انسان نسبت به او ادراکی بی‌چگونه است. سیمرغ در ادبیات ما، گاهی رمزی از وجود آفتاب که همان ذات حق است نیز می‌شود. ناپیدایی و بی‌همتایی سیمرغ، دستاویزی است که او را مثالی برای ذات خداوند قرار می‌دهد.

ظاهراً سیمرغ رمزی از جبرئیل نیز هست؛ چراکه «تقریباً تمام صفات سیمرغ در وجود جبرئیل جمع است. صورت ظاهری آن‌ها (بزرگ‌پیکری، شکوه و جمال، پر و بال) به هم شباهت دارد. بنابر آیه ۱ سوره فاطر، فرشته‌ها بال دارند». (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۲۵) ارتباط او با این جهان، مانند جبرئیل لحظه‌ای است. در داستان زال و سیمرغ، سیمرغ واسطه نیروی غیبی است و زال هم سیمایی پیامبرگونه دارد. این ارتباط، بی‌مانند به ارتباط جبرئیل (فرشته وحی) و پیامبران نیست.

در شاهنامه، سیمرغ به منزله موجودی مادی تصویر می‌شود، اما صفات و خصوصیت‌های کاملاً فراطبیعی دارد. او به یکی از امشاسپندان یا ایزدان یا فرشتگان می‌ماند که ارتباط اندکشان با این جهان، دلیل تعلق آن‌ها به جهان مادی نیست. هنگام استمداد از او، بی‌درنگ حاضر می‌شود و با نیروی شگفت‌انگیز خود مشکلات را می‌گشاید.

سیمرغ در دیگر آثار حماسی

در **گرشاسپ‌نامه** اسدی توسی نیز سیمرغی شبیه شاهنامه دیده می‌شود که همانندی بیشتری با آدمیان دارد. او در جزیره «رامنی» فرمانروای مطلق است و مرغان از او بسیار بیم دارند:

چنین گفت کان جای سیمرغ راست که بر خیل مرغان همه پادشاست
 چو گمراه بیند کسی روز و شب ز بی‌توشگی جان رسیده به لب
 از ایدر برد نزدش اندر شتاب به چنگال میوه، به منقار آب
 (اسدی‌توسی، ۱۳۱۷: ۱۸۵)

در فرامرنامه نیز از سیمرغ سخن رفته است و بوی تقلید از شاهنامه در آن به مشام می‌رسد.^۶ در مورد اول، نامی از سیمرغ در میان نیست، اما توصیف پرنده‌ای شبیه سیمرغ خان پنجم اسفندیار احساس می‌شود. سیمرغ دیگر مانند خورشید در کوهی مقیم است و چهره‌ای متفاوت از سیمرغ‌های حماسه دارد:

درازی و پهناش باشد دو میل گریزان ز چنگال او شیر و پیل
 چو پرواز گیرد سوی آسمان شود آسمان از دو پرش نهران.
 ازین هرچه آید برش بی‌گمان به بالا درآید چو کوهی دمان
 ز روی زمین تیز برآیدش به چنگال، کوهی چو کاه آیدش
 ز پستی سوی تیره‌برش برد هم اندر هوایش به هم بردرد

(فرامرنامه، ۱۳۵۲: ۴۰)

این مرغ سرانجام با یک تیر فرامرز از پا درمی‌آید و فرامرز با بخشی از پر و استخوان، منقار و چنگال او، تختی می‌سازد. حضور سیمرغ در کتاب فرامرنامه، با برخورد فرامرز با این مرغ بدین صورت شکل گرفته که:

فرامرز در سفر خود به طوفانی گرفتار می‌شود و به جزیره‌ای می‌رسد. در آن‌جا به بازرگانی برمی‌خورد که از او دلیل آمدنش به جزیره را جویا می‌شود. او می‌گوید، راه خود را گم کرده بودم. بعد از چند روز، به درختی رسیدم و از آن بالا رفتم. مرغی در آن دیدم:

نگه کردم از نامور پای او فراخی برو چنگ و پهنای او
 چنان بُد که گر سی و چل آدمی برو برنشستی نگشتی غمی

(همان)

در بررسی چهره سیمرغ در کتاب فرامرنامه، مشخص است که این مرغ راهنمایی دانا برای پرنندگان است.

سیمرغ عطار نیشابوری

منطق الطیر عطار داستان سفر گروهی از مرغان به راهنمایی هدهد^۷ به سوی کوه قاف و برای رسیدن به آستان سیمرغ است. جوششی درونی در ژرفای اندیشه مرغان برای شناسایی فرمانروای خویش باعث این سفر گشته است. سختی‌های راه باعث می‌شود که مرغان یکی یکی از ادامه راه منصرف شوند. اولین بهانه‌گیر، بلبل است؛ سپس طوطی، طاووس، مرغابی، کبک، همای، باز، بوتیمار، کوف و صعوه که هریک نمادی از طیف خاصی از آدمیان هستند، از مراحل بعدی سفر باز می‌مانند. در پایان، رنجور و مُست و بی‌بال به جایگاه سیمرغ، کوه قاف، می‌رسند تا از سیمرغ بخواهند پادشاهی آنان را بپذیرد. آنان در حالتی شهودی، درمی‌یابند که حقیقت سیمرغ در وجود خودشان نهفته است. این داستان پُرمزوراز بیانگر مراحل رسیدن به سرچشمه حقیقت است:

خویش را دیدند سی مرغ تمام	بود خود سیمرغ سی مرغ مدام
بی ژرفان آمد از آن حضرت، خطاب	کاینه‌ست این حضرت چون آفتاب
هر که آید، خویشتن بیند در او	جان و تن، هم جان و تن بیند در او
چون شما سی مرغ اینجا آمدید	سی درین آینه پیدا آمدید

(عطار، ۱۳۷۰: ۲۳۵)

در این بیت‌ها، به خوبی روشن است که سیمرغ همان ذات بی‌همتای پروردگار است:

گر ترا سیمرغ بنماید جمال	سایه را سیمرغ بینی بی خیال
--------------------------	----------------------------

(همان: ۶۳)

عطار در منطق الطیر، صرف نظر از اصل اندیشه صوفیانه، سیمرغ را رمزی از پیدای ناپیدا معرفی می‌کند که عده‌ای برای رسیدن به درگاه او و کسب فیض به پالوده‌ساختن خود می‌پردازند. هدهد، وصف سیمرغ را برای مرغان طالب این گونه بیان می‌کند:

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف	در پس کوهی که هست آن کوه قاف
نام او سیمرغ، سلطان طیور	او به ما نزدیک و ما ز او دور دور
در حریم عزت است آرام او	نیست حد هر زفانی نام او

(همان: ۴۰)

عطار در آغاز منطق الطیر، هنگام معرفی پرندگان، ابتدا سیمرغ را چنین معرفی می‌کند:

ابتدای کار سیمرغ ای عجب
در میان چین فتاد از وی پری
هرکسی نقشی از آن پَر برگرفت
آن پر اکنون در نگارستان چین
گر نگشتی نقش پَر او عیان
این همه آثارِ صنَع از قَر اوست
جلوه‌گر بگذشت بر چین نیم‌شب
لاجرم پُرشور شد هر کشوری
هرکه دید آن نقش کاری برگرفت
اطلبوا العلم و لو بالصین از این
این همه غوغا نبودی در جهان
جمله انمودارِ نقش پَر اوست
(همان: ۴۱)

عطار به سبک نوافلاطونیان همه موجودات را سایه‌های حقیقت می‌داند:

تو بدان کانگه که سیمرغ از نقاب
صد هزاران سایه بر خاک اوفکند
آشکارا کرد رخ چون آفتاب
پس نظر بر سایه پاک اوفکند

(همان: ۶۱)

می‌توان گفت، شیخ فریدالدین عطارنیشابوری برای رفتن از کثرت به سوی وحدت، از زیباترین تمثیل یعنی سیمرغ استفاده کرده است.

روزبهان بقلی در **عبرالعاشقین** از «سیمرغ آشیانه ابدیات» وجود کامل خواجه کائنات را اراده کرده است. (بقلی شیرازی، ۱۳۳۷: ۲۰) همچنین «سیمرغ عرش آشیان» را به صورت رمزی از جان و روان دانسته است. (همان: ۱۱۱)

سیمرغ در ایران پیش از اسلام^۸

ایرانیان باستان، طبیعت را ستایش و ایزدبانوان بسیاری چون آناهیتا و چیستا و رام را نیایش می‌کردند. سیمرغ ایزدبانوی بزرگ ایران کهن و الهه پزشکی نیز بود. در بهرام‌یشت بند ۳۴ - ۳۸ آمده: کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر (وارغن) با خود داشته باشد، هیچ مرد دلیری او را نتواند براندازد و نه از جای براند. آن پر او را همواره نزد کسان گرامی و بزرگ دارد و او را از فر برخوردار سازد. آری پناه بخشد آن پر «مرغان مرغ» در هنگام برابردن با هموردان خونخوار و ستمکار؛ دارندگان آن پر کمتر گزند یابند. همه بترسند از کسی که تعویذ پر مرغ وارغن با اوست. (به نقل از فرهنگ فارسی معین، ذیل واژه سیمرغ)

سیمرغ یا مِرغوسین که به مرغ وارغن، نماد ایزد بهرام، مشهور است، در اساطیر ایران پیشینه‌ای گسترده دارد. در اوستا، سین آمده است و در پهلوی سین مرو. در اوستا، آشیانه سیمرغ در بالای درختی است که در میان اقیانوس فراخکرت برپاست. این درخت در اوستا ویسپدبیش خوانده شده است. تخم‌های این درخت، هر دردی را دوا می‌کند و مرگ را می‌زداید. این درخت که نمادی از خود سیمرغ است، درخت جاودانگی است. گذشته از این، تخم در فرهنگ ایران، سرچشمه روشنی است و چون این درخت، دارنده همه تخم‌هاست؛ پس درخت دانش و درخت جاودانگی هم هست.

برخی داستان سیمرغ منطق الطیر را منطبق با اسطوره‌ای میتراپی می‌دانند که برگرفته از نقش لوح برجسته‌ای است که روی محور مرکزی‌اش می‌چرخد و متناوباً با دو گونه نقش نمایان می‌شود. بر چهار گوشه نقش پشتی لوح، سر ایزدان چهارگانه باد حک شده و دایره‌ای که نمودار گنبد آسمان است به‌همراه بسیاری از جزئیات اسطوره فائون^۹ کنده شده است... برخی محققان، میترا و فائون را یکی دانسته‌اند. به‌هرحال، هر دو افسانه تصویرکننده ویرانی نهایی عالم و فناى مطلق است. (زمردی، ۱۳۸۵: ۵۱۳)

در داستانی دیگر، آشیان سیمرغ بر فراز درخت هر ویسپ تخمه که ضدگزند خوانندش، می‌باشد. هر وقت که سیمرغ از روی آن برمی‌خیزد، هزار شاخه از آن می‌روید و هر وقت که بر روی آن فرومی‌آید، هزار شاخه از آن شکسته، تخم‌های آن پاشیده و پراکنده می‌گردد. (فرهنگ فارسی معین، ذیل واژه سیمرغ)

سیمرغ سهروردی

سهروردی سعی می‌کند از داستان سیمرغ در نبرد رستم و اسفندیار، بهره‌برداری فلسفی کند. در نگاه سهروردی، نیازی به آتش‌زدن پیر سیمرغ نیست؛ زیرا سیمرغ بدون نیاز به پروبال، آسمان مشرق و مغرب را طی می‌کند. سیمرغ در منظر سهروردی، نمادی از عقل فعال است و رستم نفس برای مبارزه با اسفندیار تن از بازتاب شعاع سیمرغ در صافی وجود خود، بهره‌مند گشته است. وی چنان در صفات سیمرغ عقل غرق شده که گویی خود، سیمرغ دیگر است. سرنوشت اسفندیار که نماد تن است. در چنین شرایطی که عقل

معیار معرفت و بصیرت است، لاجرم دیدگانی کور و پایانی فناپذیر در انتظار اسفندیار است.

داستان سیمرغ علاوه بر عطار، مورد استفاده سهروردی نیز بوده است. شیخ اشراق همان برداشت عطار را از این داستان داشته است. او در رسالهٔ *صفیر سیمرغ* برای سیر روحانی نفس ناطقه پس از هبوط در جسم، حرکت نفس را به پرواز هدهد تشبیه کرده است که با رهایی از ماده به سیمرغ تبدیل شده و به عالم نور می‌پیوندد. گویا کمال نفس ناطقه به نیروی عقل فعال است. براساس اندیشهٔ سهروردی، خداوند برای هر انسانی، نفس جداگانه می‌آفریند که بالقوه سیمرغی است؛ بنابراین، سیمرغ‌ها بی‌شمارند. چنان‌که در *عقل سرخ* آمده «هر زمان سیمرغی از درخت طوبی به زمین آید» (سهروردی، ۱۳۷۲: ۴۳۲). این نفس در حلول و صعود خود کارگاه‌های دوازده‌گانه را طی می‌کند.

سهروردی سیمرغ را نمادی از آفتاب گرفته است. او در رسالهٔ *صفیر سیمرغ*، از این مرغ اساطیری، چهرهٔ دیگری ارائه می‌دهد که بیشتر رنگ عرفانی دارد و می‌توان آن را مظهری از انسان کامل و عارف واصل دانست. نگاه وی با فلسفه و آیین‌های والای ایران باستان پیوند خورده است.

سیمرغ و عنقا^{۱۰}

عنقا مؤنث *أعنتق* (زن دراز گردن) است. در فرهنگ‌ها آمده است: «عنقا را گویند و آن پرنده‌ای بوده است که زال، پدر رستم را پرورده و بزرگ کرده، بعضی گویند نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد.» (برهان، آندراج، برهان جامع) «سیرنگ بر وزن بیرنگ پرنده‌ایست که آن را سیمرغ و عنقا خوانند و عنقای مغرب همان است و آن را به سبب آن عنقا گویند که گردن او بسیار دراز بوده است و کنایه از محالات و چیزهای که فکر بدان نرسد.» (برهان قاطع)

من به سر منزل عنقا، نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۸۳)

البته برخی عنقا و سیمرغ را دو پرنده مختلف می‌دانند. بر این اساس، وجه مشترک سیمرغ و عنقا «مرغ بودن» و «افسانه‌ای بودن» است. گمان این است که عنقا یک اسطورهٔ

جاهلی عرب (لغت‌نامه) و سیمرغ یک اسطوره ایرانی است. شباهت‌های مذکور باعث شده است که در ذهن شاعران و نویسندگان، این دو مرغ اسطوره‌ای گاهی به هم مشتبه شوند تا جایی که مؤلف برهان، سیمرغ را با عنقا یکی دانسته است؛ حال آنکه در حقیقت، دو خاستگاه متفاوت دارند؛ بنابراین، شاعران برخی ویژگی‌های سیمرغ را به عنقا نسبت داده‌اند:

۱. لاتدرکه الابصار:

هر راز که اندر دل دانا باشد باید که نهفته‌تر ز عنقا
(خیام، ۱۳۷۴: ۹۵)

عنقا شکار کس نشود، دام بازچین کانجا همیشه باد به دست است دام را
(حافظ، ۱۳۷۲: ۷۳)

۲. مقیم قاف:

زهی دلشاد مرغی کو مقامی یافت اندر عشق به کوه قاف کی یابد مقام و جای جز عنقا
(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۶۵)

ببر ز خلق و چو عنقا قیاس کار بگیر که صیت گوشه‌نشینان ز قاف تا قاف است
(حافظ، ۱۳۷۲: ۸۶)

در میان شاعران، مولوی بارها در غزلیات شمس موطن عنقا را کوه قاف دانسته است:

زهی دلشاد مرغی کو مقامی یافت اندر عشق به کوه قاف کی یابد مقام و جای جز عنقا
(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۶۵)

چو عنقا بربرد بر ذروه قاف که پیشش که کمر بسته‌ست هیئات
(همان، ۲۶۳)

زیرا قفسی است این زمانه بیرون همه کوه قاف و عنقا است
(همان، ۲۶۷)

صد هزاران مرغ دل پرکنده بین تو ز کوه قاف و از عنقا می‌پرس
(همان، ۵۵۵)

چو نور تو گرفت از قاف تا قاف نهان از دیده چون عنقا چرایی
(همان، ۱۰۶۶)

۳. استخوان خوار:

ای جان جان جان را بکش تا حضرت جانان ما / وین استخوان را هم بکش هدیه بر عنقای ما
(همان: ۱۵۴)

مولوی در غزلیات خواسته یا ناخواسته مجدداً یکی دیگر از ویژگی های هما را که سایه میمون بوده، به سیمرغ بخشیده است.

یک لحظه سایه از سر ما دورتر مکن / دانسته ای که سایه عنقا مبارکست
(همان: ۲۹۴)

در هوای سایه عنقای آن خورشید / دل به غربت برگرفته عادت عنقایی
(همان: ۱۱۰۰)

جایگاه سیمرغ

سیمرغ در اوستا، بر درخت ویسپویش یا هر ویسپ تخمک (پورداد، ۱۳۸۶: ۳۰۲) و در شاهنامه، بر کوه البرز آشیان دارد. در منطق الطیر محل استقرار سیمرغ، کوه قاف است. «از منظر صوفیان، آشیانه بر سر طوبی دارد.» (عطار، ۱۳۷۰: ۳۱۴)

اسدی در *گرشاسپ نامه*، سیمرغ را مقیم کوهی در جزیره «رامنی» می داند و در آن کوه درختی است:

بلندیش با چرخ همباز بود / ستبریش بیش از چهل یاز بود چنین
که بر شاخ آن کاخ بر پای چیست / از بر آسمان جای کیست
(اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۱۸۴)

برخلاف شاهنامه، در *گرشاسپ نامه* و *فرامرنامه* (مانند اندیشه های زرتشت) درختی که پایگاه سیمرغ است، دیده می شود. در *فرامرنامه* نیز کوهی دیده می شود که سیمرغی مانند خورشید در آن مقیم است؛ سیمرغی که:

درازی و پهنش باشد دو میل / گریزان ز چنگال او شیر و پیل
(خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۴۰)

فردوسی در جلد اول شاهنامه، جایگاه سیمرغ را کوهی در هند معرفی می کند:

پدر بود در ناز و خز و پزند / مرا برده سیمرغ بر کوه هند
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۱/ ۱۷۷)

مولوی در غزلیات شمس، بارها مأوای سیمرغ را قاف دانسته است:

قاف تویی مسکن سیمرغ را / شمع تویی جان چو پروانه را
(مولوی، ۱۳۸۶: ۲۳۳)

نمی‌دانی که سیمرغم که گرد قاف می‌پرّم / نمی‌دانی که بو بردم که بر گلزار می‌گردم
(همان: ۶۲۶)

خود آن که قاف همچو سیمرغ / کرده است به کوشش آشیانه
(همان: ۹۴۲)

به کوه قاف رو مانند سیمرغ / چه یار جغد و بوتیمار گشتی
(همان: ۱۰۴۵)

فردوسی معتقد است خرد آدمی از درک جایگاه سیمرغ عاجز است:

به جایی که سیمرغ را خانه بود / بدان خانه این خرد بیگانه بود
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۱ / ۱۴۰)

کوه قاف در تمثیل‌های سهروردی جایگاه نخستین آدمی است و در حقیقت مرتبه‌ای است که جان از آنجا به تن و پس از ترک تن، دوباره بدان جایگاه بازخواهد گشت. سهروردی در شرح این کوه در رسالهٔ *عقل سرخ* گفته است: «گفتم ای پیر از کجا می‌آیی؟ گفت از پس کوه قاف که مقام من آنجاست و آشیان تو نیز آن جایگه بود، اما تو فراموش کرده‌ای... گفتم از عجایب در آن چه دیدی؟ گفت هفت چیز: اول کوه قاف که ولایت ماست... گفتم مرا ازین حکایت کن. گفت: اول کوه قاف گرد جهان درآمده و یازده کوهست و تو چون از بند خلاص یابی، آن جایگه خواهی رفت؛ زیرا که تو را از آنجا آورده‌اند و هر چیزی که هست، عاقبت به شکل اول رود.»

تنها تفاوت قاف از منظر عطار و سهروردی آن است که قاف عطار نهایت کمال است، اما در نظر شهاب‌الدین، مرتبه‌ای از مراحل دشوار است که طی می‌شود. از منظر عطار، قاف نقطهٔ پایان انسان و آغاز خداست که برای رسیدن بدان هفت وادی *صعب‌العبور* را طی کرد؛ نقطه‌ای که حلاج با رسیدن بدانجا «*أنا الحق*» گفت و *عین‌القضات* «*لَیسَ فِی جُبَّتِی سِوَى اللَّهِ*» و بایزید بسطامی «*سُبْحَانَ مَا عَظُمَ شَأْنِی*».

تجلی سیمرغ

سیمرغ در بهرام‌پشت اوستا (بند ۴۱)، به ابرهایی تشبیه شده است که کوه‌ها را فرامی‌گیرند. تجلی سیمرغ در شاهنامه نیز همیشه شبیه توده‌ای ابر تاریک بوده است؛ هنگام تولد رستم:

یکی مجمر آورد و آتش فروخت وزان پرّ سیمرغ لختی بسوخت
هم اندر زمان تیره‌گون شد هوا پدید آمد آن مرغ فرمانروا
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۳۷-۲۳۶)

در هنگام نبرد رستم و اسفندیار و تجلی سیمرغ برای درمان رستم:

ز مجمر یکی آتشی برفروخت به بالای آن پرّ لختی بسوخت
چو پاسی از آن تیره‌شب درگذشت تو گفتی چو آهن سیاه، ابر گشت
(همان: ج ۶: ۲۹۴)

اما در گرشاسپ‌نامه ظهور سیمرغ در زمینه‌ای با صفاست:

چو باغی روان در هوا سرنگون شکفته درختان درو گونه‌گون
چو تازان کهن پر گل و لاله‌زار ز بالاش قوس‌قزح صد هزار
(اسدی‌توسی، ۱۳۱۷: ۱۸۴)

ویژگی‌های سیمرغ در ادب غنایی و عرفانی

سیمرغ در ادب منظوم دارای بسامد بالایی است. بیشترین تکرار این واژه به ترتیب در اشعار هفت شاعر: عطار (۶۸ مرتبه به استثنای ابار در تذکره‌الاولیا)، مولوی (۳۶ بار)، فردوسی (۱۷ بار)، نظامی (۱۴ بار)، سعدی (۸ بار)، حافظ (۵ بار) و پروین اعتصامی (۴ بار) است. این شاعران مفاهیم مختلفی از واژه سیمرغ انتزاع نموده که همگی بیانگر علو مقام و عظمت این پرنده اساطیری و اهورایی است؛ موجودی اسرارآمیز که وجود خارجی ندارد و بهترین تشبیه برای ذات بی‌همتای وجود مطلق است؛ به این دلیل، سیمرغ

۱. موجودی شایسته ستایش است:

به سیمرغ بادا هزار آفرین که ایزد و را ره نمود اندرین
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۱/ ۲۴۵)

۲. او قادر به طی الارض است:

- به کردار سیمرغ ازین دیده‌گاه برم آگهی سوی ایران سپاه
(همان: ج ۴/ ۱۷۰)
۳. نمادِ وهم در قدرت ماورایی است:
سیمرغ وهم را نبود قوت عروج آنجا که باز همت او سازد آشیان
(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۹۳)
۴. سیمرغ مانند کیمیاست؛ نامی دارد ولی نشانه نه:
وفا مجوی ز کس ور سخن به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا
(همان: ۱۶۶)
- سیمرغ و کیمیا و مقام قلندری وصف قلندرست و قلندر از او
(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۱۶۹)
۵. سیمرغ، نماد دل عاشق حقیقی و باطن مرد کامل است:
سیمرغ دل عاشق در دام کجا پرواز چنین مرغی از کون برون
(همان: ۳۴۷)
- چون شما در دام این آب و گلید کی شما صیاد سیمرغ دلید
(مولوی، ۱۳۸۷: ج ۳/ ۶۸۲)
۶. مقیم قاف ذوالجلال است:
چون تو سیمرغی به قاف ذوالجلال بازگرد و جمله مرغان را مکش
(مولوی، ۱۳۸۶: ۵۶۹)
- به سوی قاف قربت پر که سیمرغی و عنقابی اگر خواهی که حق گویم به من ده ساغر مردی
(همان: ۹۹۲)
۷. او عشق است:
بجز به عشق تو جایی دگر نمی‌گنجم که نیست موضع سیمرغ عشق جز گه قاف
(مولوی، ۱۳۸۶: ۵۸۶)
۸. مظهر همت است:
سایه سیمرغ همت بر خراب افکنده‌ایم گر به طوفان می‌سپارد یا به ساحل می‌برد
(سعدی، ۱۳۷۲: ج ۲/ ۶۳۹)

۹. سیمرغ چون دعاست که افلاک را درمی‌نوردد:

همچو سیمرغ دعاییم که بر چرخ پریم همچو سرهنگ قضاییم که لشکرشکنیم
(مولوی، ۱۳۸۶: ۶۹۲)

۱۰. سیمرغ، اناالحق گو است:

بسی سیمرغ ربانی که تسبیحش اناالحق سوزد پر و بال او اگر یک پر زند آن سو
(همان: ۷۷۱)

۱۱. سیمرغ سمبل روح است:

چو تو سیمرغ روح را بکشانی در ابتلا چو مگس دوغ درفتد به گه امتحان تو
(همان: ۹۱۲)

وز هوایی کاندرو سیمرغ روح پیش ازین دیدست پرواز و فتوح
(مولوی، ۱۳۸۷: ج ۱/ ۴۶۲)

ظل او اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس عالی طواف
(همان: ۸۶۴)

۱۲. نماد جان است:

مانند تیری از کمان بجهد ز تن سیمرغ جان

آن را بیندیش ای فلان باشد که با ما خو کنی
(مولوی، ۱۳۸۶: ۹۶۸)

مه‌رخا سیمرغ جانی منزل تو کوه قاف

از تو پرسیدن چه حاجت کز کلامین مسکنی
(همان: ۱۰۹۸)

سیمرغ جان و مفخر تبریز شمس دین بیند هزار روضه و یابد هزار پر
(همان: ۵۲۱)

معاذالله که مرغ جان قفس را آهنین خواهد

معاذالله که سیمرغی در این تنگ‌آشیان باشد
(همان: ۳۳۵)

۱۳. نظامی بر بی کفوی سیمرغ نظر دارد:

به تنهایی قناعت کن چو خورشید
که همسر شرک شد در راه جمشید
اگر با مرغ باید مرغ را خفت
تو سیمرغی بود سیمرغ بی جفت
(نظامی / خسرو و شیرین، ۱۳۸۳: ۲۲۹)

۱۴. سیمرغ هست نیست نماست:

آن کس که چو سیمرغ بی نشانست
از رهن ایام در امانست
(پروین اعتصامی، ۱۳۷۳: ۳۳۱)

۱۵. سیمرغ لامکان است:

در کوی قلندری چو سیمرغ
می باش به نام و بی نشان باش
(همان)

۱۶. سیمرغ عزلت طلب است:

سیمرغ وار از همگان عزلتی طلب
کز هیچ کس ندید دمی هیچ کس وفا
(عطار، ۱۳۷۴: ۲۳۵)

۱۷. سیمرغ، مقیم سرزمین مقدس طوی است:

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلِيكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى^{۱۲}

(سوره طه / ۱۲)

چون به خلوت جشن سازد با خلیل
چون شود سیمرغ جانش آشکار
رفت موسی بر بساط آن جناب
خلع نعلین آمدش از حق خطاب
(عطار، ۱۳۷۰: ۱۹)

۱۸. پادشاه پرندگان:

نام او سیمرغ، سلطان طیور
او به ما نزدیک و ما زو دور
(همان: ۴۰)

۱۹. سیمرغ «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» است.

(سوره ق/ ۱۶)

نام او سیمرغ، سلطان طيور او به ما نزدیک و ما زو دور دور (همان)

۲۰. سیمرغ آفتاب شکوه، کنایه از خورشید:

برای خورشید کنایاتی در اشعار ذکر شده که مثلِ اعلامی آن سیمرغ است؛ نظیر سیمرغ آتشین پر، سیمرغ زرین بال و زرین پر، سیمرغ صبح، سیمرغ گردون‌آشیان، سیمرغ مشرق و سیمرغ نیمروز.

پیش سیمرغ آفتاب شکوه شد چو مرغ پرنده کوه به کوه (نظامی، ۱۳۸۳: ۲۱۰)

خورشید به اعتقاد اساطیرشناسان مهم‌ترین تجلی جهان‌شمول قداست به‌شمار می‌رود. در دنیا تنها نماد محسوسی که برای سیمرغ در ادب غنایی و عرفانی ذکر شده، خورشید است. این تشابه ساختاری یا ناشی از شباهت خورشید به سیمرغ یا برعکس بوده و بدین منظور بر ذات الهی تلقی شده است. نکته بدیع این است که این حقیقت برای آن‌ها مشهود شده است؛ بنابراین، این شباهت در اندیشه ادبای عارف، ساری است. در منطق الطیر عطار، سوختن مرغان در آتش و پیوستن آن‌ها به خورشید - که تا حدی بیانگر تجسد الهی در آتش و خورشید، در اندیشه آتش پرستان که بدان سوگند خورده‌اند و نیایش می‌کنند - برای اتصال به اصل خود است. از سوی دیگر، ارتباط پر سیمرغ با آتش که سیمرغ را تجلی می‌بخشد، درخور تأمل است.

پرندگان مشابه سیمرغ

نام سیمرغ، بیشتر برای بیان حاصل ادراک اصیلی است که از مفاهیم پوشیده‌ای برخوردار بوده است. این پوشیدگی، ناگفته‌های بسیاری دربردارد و شاعر دوست دارد که سایه‌ای از این مفاهیم رمزآگین برای تعالی مضمون و سوق خواننده به دنیایی موهوم بر شعرش مستولی سازد؛ بنابراین، شاعران برای گستردگی دایره تداعی، از موجودات دیگری که به نحوی دارای همانندی ساختار و کردار با سیمرغ هستند، بهره می‌برند؛ در ادب غنایی

و عرفانی، پرندگان دیگری شبیه سیمرغ - نه هم‌سنگ آن - وجود دارند که دارای ویژگی‌های نمادینی چون سیمرغ هستند:

۱. ققنوس

مرغی اسطوره‌ای به‌غایت خوش‌رنگ و خوش‌آواز با هزار سال عمر و تخم‌گذاری و مرگ استثنایی‌اش، با سیمرغ تخلیط نشده است؛ البته استعمال آن در ادب غنایی و عرفانی بسیار نادر است^{۱۴}:

ترا دنیا خوش آمد ای برادر
چو ققنوس این زمان در سوی آذر
(عطار، ۱۳۶۱: ۹۸)

۲. همای

مظهر فرّ کیانی (معین). مولوی به سنت ساختارشکن خویش، همای را نیز ساکن قاف می‌داند یا شاید حقیقت چنان باشد:

همای قاف قریب ای برادر
هما را جز همایی مصلحت
(مولوی، ۱۳۸۶: ۲۶۰)

به کوه قاف شمس‌الدین تبریز
همایی و همایی و همایی
(همان: ۱۰۵۳)

همای هم‌سنگ عنقا است:

چو پی کبوتر دل به هوا شدم چو بازان
چه همای ماند و عنقا که برابرم
(همان: ۴۰۰)

اگر در معانی و مضامین مختلفی که برای سیمرغ در ادب غنایی و عرفانی ذکر شد، تأمل شود، یافتن معنی محسوسی برای سیمرغ حتی تجسم پرنده برای آن دشوار است و هریک از مصادیق، بیانگر مقام ماورایی این پرنده است. کسانی مانند **تئودور نولدکه**، خاورشناس آلمانی در کتاب **حماسه ملی ایران**، سیمرغ را پرنده‌ای اهریمنی دانسته است، اما بر ایشان به دلیل نداشتن اطلاع از اساطیر و باورهای ایران نباید خرده گرفت؛ زیرا درک بسیاری از مفاهیم به‌گونه‌ای است که باید در آن شرایط قرار گرفت و خمیرمایه‌ای از آن معانی در ژرف‌ساخت و ناخودآگاه خود یافت که دریافت چنین حالتی برای انیرانیان و

خاورشناسان دشوار و چه بسا غیرممکن باشد؛ لذا موشکافی آنان تنها در الفاظ و ظواهر بوده تا جایی که نولدکه خاندان زال را -که به یاری سیمرغ نگهبان ملت ایران‌اند- نیز اهریمنی می‌داند.^{۱۵}

اگر جایی به استناد لفظ و بنا به محدودیت فردوسی در استفاده از واژگان، واژه‌ای به کار رفته است که می‌توان از آن بدون در نظر گرفتن فضای کلی داستان معانی دیگر، حتی منفی استنباط کرد؛ برای نمونه اگر جایی سام گوید «چه گویم که این بچه دیو چیست» پرورده سیمرغ که باید به خاطر ماورایی بودنش رحمانی و ربانی باشد، سیمرغ را اهریمنی جلوه داده‌اند. البته اینان بدون شک از ادامه داستان و پوزش سام غافل مانده‌اند که در کمتر از شصت بیت بعد، رُخ می‌دهد:

گر این کودک از پاک پشت من است نه از تخم بدگوهر آهرمن است
از این برشدن بنده را دست گیر مر این پُرگنه را تو اندر پذیر
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۱/ ۱۴۴-۱۴۳)

همیشه صورت دعوی بر حقیقت معنی گواه نیست؛ برای مثال وقتی زرتشت، گشتاسب را به جنگ با ارجاسب و پرداخت نکردن باج برمی‌انگیزد، ارجاسب زرتشت را «پیر جادو» و «پیر ناپاک» می‌خواند. القاب رستم فرخزاد به دین مبین اسلام نیز مصداق دیگر این ادعاست. گرچه نباید حماسه ملی یک قوم را که هزاران عوامل اجتماعی، تاریخی، دینی، سیاسی و نظایر آن در حفظ و استحکام آن مؤثر است، نادیده گرفت؛ البته گاهی نگاه عادلانه، انتظار بالایی نیست. ضمن اینکه حقیقتاً برخی اساطیر خطوط قرمز فرهنگ هستند که باید بر قداست آن‌ها افزود و شکستن آن‌ها جز خسران همه‌جانبه بهره دیگری ندارد. به راستی اگر زال به سبب رنگ تباه می‌شد، گناه او بر چه بود؟ این عمل با عدالت چگونه تفسیر می‌شد؟ آیا سیمرغ بی‌عدالتی طبیعت را پوشش نمی‌دهد؟ به راستی اگر سیمرغ نبود، رستمی بدین شکوه در شاهنامه وجود داشت؟ سیمرغ در حقیقت مکمل و بیانگر ظرفیت ماورایی رستم است. سیمرغ در شاهنامه دست یاریگر خدایی است که به یاری آزاده‌ای چون رستم می‌آید؛ رستمی که شاهی چون گشتاسب که از دین استفاده ابزاری می‌کند و خودکامگی خود را به نام دفاع از دین جلوه می‌دهد- و اسفندیار رویین تن را که به نام

رواج دین زرتشت، در اندیشه قدرت و دنیاطلبی است- به رسمیت نمی شناسد. به همین خاطر، سیمرغ فرّ ایزدی است که نقاب ایزدی را از چهره دستیاران اهریمن کنار می زند. نباید فراموش کرد که اسفندیار پس از کشتن سیمرغ در هفت خانش، در همان روزی که سیمرغ را می کشد، در حالی که یک روز بهاری و در جایگاهی سرسبز قرار دارد، به بادافره عملش گرفتار برفی می شود که سه شبانه روز ادامه دارد و امید به حیات برای اسفندیار رنگ می بازد.

رستم در نبرد خود حتی در مبارزه با انیرانیان به ساحری متوسل نمی شود «ساحری و چاره گری خاصه در جنگ ها که جای مردی و مردانگی است، کار دشمنان ایران است و ایرانیان هیچ گاه بدین کار دست نمی زنند و آن را کاری اهریمنی می دانند و با آن به جنگ و ستیز برمی خیزند و تنها یک جا رستم به چاره گری متوصل می شود نه به ساحری».

(صفا، ۱۳۸۴؛ ۲۴۸)

کمال جایگاه رستم، سزاوار هم نشینی با موجودی ماورایی به نام سیمرغ است؛ سیمرغی که نیروی خارق العاده ای دارد. گاه معلّم است «ز سیمرغ آموخته بد گفت و گوی» و گاه پزشک:

گیاهی که گویمت با شیر و مشک بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
(همان، ج ۱/ ۲۳۸)

ازو چار پیکان به بیرون کشید به منقار از آن خستگی خون کشید
(همان، ج ۶/ ۲۹۶)

او مخالف جنگ و ستیز است و بارها رستم را از جنگ اسفندیار بر حذر می دارد:

چنین داد پاسخ که از اسفندیار اگر سر به جا آوری نیست عار
(همان، ۲۹۷)

سیمرغ هنگام معالجت رستم از رنجی که توسط اسفندیار در کشتن جفت او و دو بچه اش دیده، گله مند است و به رستم یادآور می شود که از من بیاموز با ستمی که اسفندیار در حق من کرد، از او گذشته ام:

پرهیزی از وی نباشد شگفت
 که آن جفت من مرغ بادستگاه
 اگر با من اکنون تو پیمان کنی
 نجویی فزونی به اسفندیار
 مراز خود اندازه باید گرفت
 به دستان و شمشیر کردش تباه
 سر از جنگ‌جستن پشیمان کنی
 گه کوشش و جستن کارزار

(همان)

گاه بسان پیش‌گویی چاره‌ساز است:

که هر کس که او خون اسفندیار
 کز این سرو سیمین بر ماه‌روی
 بریزد ورا بشکرد روزگار
 یکی نره‌شیر آید و نام‌جوی

(همان)

نتیجه

استفاده از سمبل و تمثیل برای محسوس کردن معقولات و تجسم آن‌ها در ادبیات فارسی بر کسی پوشیده نیست. ساختار و زندگی اسرارآمیز پرندگان، زمینه مناسبی برای این منظور گشته است. در میان پرندگان، سیمرغ دارای صفات و ساختاری اعم از لفظی و معنوی است که مناسب‌ترین و نیکوترین مجال برای بیان بسیاری مفاهیم و تعبیرات حماسی، عرفانی، فلسفی و مانند آن شده است. او دربردارنده صفات پرندگان، آدمیان، حضور سیمرغ و خدایان است. در شاهنامه حکیم توس، در دوران پادشاهی منوچهر و با تولد زال، آغاز می‌شود؛ سیمرغ در حماسه ملی ایران نقش عظیمی دارد. اگرچه در همین کتاب، با مرگ زال، دیگر آشکار نمی‌گردد، ولی در آثاری چون فرامرزنانه نیز منجی و مددکار فرامرزن‌رستم نیز هست. سیمرغ بی‌هیچ واسطه‌ای با سوزاندن پر توسط فرامرزن نزد او حاضر می‌شود. وابستگی سیمرغ به صفات «سَئِن» پاک‌دین در اوستا به این پرنده روح معنوی بیشتر داده است؛ بنابراین، شاعرانی چون مولوی، عطار و... سیمرغ را موجودی شایسته ستایش، قادر به طی الارض، نماد وهم در قدرت ماورایی، باطن مرد کامل، مقیم قاف ذوالجلال، مظهر کیمیا و عشق و همت، افلاک‌نورد، انالحق، سمبل روح، نماد جان، هست نیست‌نما، لامکان، عزلت‌نشین، مقیم سرزمین مقدس طوی، مرغ مرغان و

هم‌سنگ آفتاب می‌دانند. او تجسم حقیقت خداوند، شخصیت آسمانی اولیای حق و روح است. لذا در ادبیات کهن ایران، سیمرغ موجودی اهورایی و مقدس به‌شمار می‌رود.

- ۱- سیمرغ اسم روح مطلق است، و کوه قاف عبارت از جسم مطلق است. سیمرغ، عبارت است از ذات واحد مطلق و کوه قاف که قرارگاه اوست، حقیقت انسانی بوده که مظهر حق است به همه اسماء و صفات. سیمرغ، روح است و کوه قاف، بدن. سیمرغ عشق است و کوه قاف، دل. سیمرغ جامعیت انسانی است و کوه قاف نشأه او. سیمرغ انسان کامل است و کوه قاف، مرتبه تمکین او. (دزفولیان، ۱۳۸۲: ۱۹۱)
- ۲- شاید مقصود از این کلمه (سی) بیان صفت روحانیت آن مرغ بوده است. «نام سیمرغ به معنا و برابر با 'سی مرغ' نیست و این گونه‌ای تلطیف آوا و معناگذاری متأخر است. سیمرغ از نام اوستایی 'مِـرِغُو سَـئِـنَه' (در پهلوی، سین‌مورو) گرفته شده است. 'مِـرِغُو سَـئِـنَه' در اوستا ظاهراً به معنای مرغ چینی/ پرنده چینی است. به نظر می‌آید که این نام به سبب مسیر کوچ پرنده که از سوی شمال شرقی (یعنی از سَـئِـنَه = چین) و دگرباره به همان سو است، بر این پرنده نهاده شده باشد.
- ۳- «آشیان سین‌مورو (سیمرغ) بر درخت 'هروسپ تخمک' است که آن را 'جدیش/پزشک' (ضدگزند) می‌خوانند و هرگاه سین‌مورو از آن برخیزد، هزار شاخه از آن درخت بروید و چون بر آن نشیند، هزار شاخه از آن بشکند و تخم‌هایش پراکنده گردد.» (پورداد، ۱۳۸۶: ۳۰۲)
- ۴- وابستگی تباری رستم به واژه سیمرغ شگفت‌انگیز است. «رستم از سویی به سیندخت یا دختر سیمرغ و از سویی به زال که پرورده سیمرغ است، می‌رسد... آوه یا آبه نیز نام دیگر سیمرغ یا ایزد است؛ پس، سهراب یا سوراوه به معنی شادمانی سیمرغ و رودابه یعنی فرزند سیمرغ و سودابه یعنی سیمرغ عشق.» (پورنامداریان، ۱۳۸۶) اگر سیمرغ نبود، رستم به دست اسفندیار کشته می‌شد و چنین اسطوره‌ای با این شوکت وجود نداشت.
- ۵- گروهی از خدایان، طرفدار یک قهرمان و گروهی طرفدار قهرمان دیگرند... در داستان رستم و اسفندیار، اسفندیار قهرمانی است که به وسیله نماینده اهورامزدا (زرتشت)، روپین تن و شکست‌ناپذیر شده است و سیمرغ که رمزی از یک خدای دیگرست (مهر، خورشید) به یاری رستم می‌شتابد. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۷۸)
- ۶- ناگفته پیداست که ضعف اندیشه‌های اسطوره‌ای اثر چون حجم اندک آن از شکوه آن کاسته است.
- ۷- پرنده‌ای که در قرآن و داستان‌های مذهبی هم‌راز سلیمان و پیام‌آور او به سوی بلقیس بوده و در آنجا نیز آگاه به اسرار و عالم پیماست.
- ۸- نگاره سیمرغ با ساختاری شگرف؛ مرغی افسانه‌ای با دم طاووس، بدن عقاب، سر و پنجه شیر، در دوره ساسانی، بر بسیاری از جاها و ظرف‌ها نقش بسته و شاید نشان رسمی شاهنشاهی ایران بوده باشد.

۹- فائتون (Phaethon) - خدای دیوس (Dios) و سیاره مشتری (ژوپیتر).

۱۰- در *نفایس الفنون* آمده است: عنقا که آن را به پارسی سیمرغ گویند... هر چیزی را که وجود او نادر بود، به عنقای مغرب تشبیه کنند. و در بعضی از تفاسیر آورده‌اند که در زمین، اصحاب‌رس کوهی بود بس بلند به هر وقتی مرغی بس عظیم با هیبتی غریب و پرهای او به الوان مختلف و گردنی به افراط دراز که او را بدان سبب عنقا گفتندی و هر جانوری که در آن کوه بودی از وحوش و طیور، صید کردی و اگر صیدی نیافتی از سر کوه پرواز کردی و هر جا کودکی دیدی، برداشتی و بردی و چون آن قوم ازو بسیار در رنج بودند، پیش حنظله بن صفوان رفتند که پیغمبر ایشان بود و از او شکایت کردند. حنظله دعا کرد حق تعالی آتشی بفرستاد و آن مرغ را بسوخت. (*نفایس الفنون*، ج ۲: ۱۵۰)

۱۱- همسانی سیمرغ و عنقا:

و گر پرواز عشق تو در این عالم نمی‌گنجد، به سوی قاف قربت پر، که سیمرغی و عنقایی

(مولوی، ۱۳۶۸: ۹۹۲)

۱۲- یاز: به معنی آرش... و آن مقداری باشد از سرانگشتان دست تا آرنج که به عربی مرفق خوانند. (برهان- آندراج). آرش یعنی فاصله میان سرانگشت دست تا آرنج. (ناظم‌الاطباء)

۱۳- کامل آیه این گونه است: *وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ* یعنی: و ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاه‌رگ [او] به او نزدیک‌تریم.

۱۴- آیا این امر به دلیل ساختار سخت عروضی واژه ققنوس، نام‌انوس بودن آن با فرهنگ ایران، جنبه فوق‌تخیلی آن و دلایلی نظیر این است؟

۱۵- دکتر اسلامی‌ندوشن، سیمرغ خان پنجم اسفندیار را «سیمرغ بد» می‌داند: «قرار گرفتن دو سیمرغ خوب و بد در برابر هم ظاهراً از اعتقاد ایران باستان - که اهورا و اهریمن در برابر هم‌اند - سرچشمه گرفته است. هر دوی این سیمرغ‌ها ماده‌اند و بچه دارند.» (ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۵۱)

ظاهراً دکتر اسلامی‌ندوشن از این سخن سیمرغ هنگام درمان رستم غافل بوده است:

که آن جفت من مرغ بادستگاه به دستان و شمشیر کردش تباه

(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۶/۲۹۷)

برخی محققان معتقدند سیمرغی که به دست اسفندیار در خان پنجم کشته می‌شود، جفت سیمرغ، پرورنده زال است و کشته سیمرغ باید روزگاری این انتقام را برتابد.

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن خلف تبریزی. (۱۳۴۲). برهان قاطع، تصحیح محمد معین، تهران: ابن سینا.
- ۳- اسدی طوسی، علی بن احمد. (۱۳۱۷). گرشاسپ نامه، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: بروخیم.
- ۴- اعتصامی، پروین. (۱۳۷۳). دیوان پروین اعتصامی، تهران: ترمه.
- ۵- بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۳۷). عبهرالعاشقین، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران: انستیتوی ایران و فرانسه.
- ۶- پورداود، ابراهیم. (۱۳۸۶). فرهنگ ایران باستان، تهران: اساطیر.
- ۷- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۲). دیوان، تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، تهران: نگاه.
- ۸- خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم. (۱۳۷۴). رباعیات حکیم عمر خیام، تصحیح محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران: طلوع، چ چهارم.
- ۹- دهخدا، میرزا علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ دوّم.
- ۱۰- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۵). نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر، تهران: زوار، چ دوّم.
- ۱۱- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۳). از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی و فرهنگی، چ چهارم.
- ۱۲- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۷۲)، دیوان غزلیات استاد سخن سعدی شیرازی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، چ ششم.
- ۱۳- سهروردی، یحیی بن حبش. (۱۳۷۲). مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح نجف‌قلی حبیبی و حسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۴- شبستری، شیخ محمود. (۱۳۸۲). شرح گلشن راز، به اهتمام کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- ۱۵- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). انواع ادبی، تهران: فردوس، چ دهم.
- ۱۶- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر، چ هفتم.
- ۱۷- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد. (۱۳۷۰). منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی، چ هفتم.
- ۱۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: داد، چ دوم.
- ۱۹- مختاری، محمد. (۱۳۶۸). اسطوره زال، تهران: آگه.
- ۲۰- معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چ هفتم.

- ۲۱- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۶). کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، دوجلدی، تهران: صدای معاصر، چ چهارم.
- ۲۲- -----، -----، (۱۳۸۷). مثنوی معنوی، شرح کریم زمانی، تهران: اطلاعات، چ هشتم.
- ۲۳- نظامی گنجه‌ای، جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف. (۱۳۸۳). کلیات نظامی، تصحیح وحید دستگردی، تهران: طلایه.